

الدرس الثاني

الشجاعة في الحق

كانت سودة بنت عمارة من المؤمنات المخلصات في ولاء أمير المؤمنين (ع)

ف.نافصه اسم كان ع.بيان م.اليه خبر صفت ج.ج م.اليه م.اليه

وقد حضرت صفين و هيجت الأبطال على قتال معاوية.

ح.تحقيق ف.فاعل م.به ف.فاعل م.به ج.ج م.اليه

وبعد ما استشهدت على (ع) جاءت إلى معاوية لتشكر مما جرى عليها من الجور. فقال معاوية:

م.فيه م.اليه نائب فاعل ف.فاعل ج.ج م.منصب ج.ج صله ج.ج ج.ج فعل فاعل

أنت القائلة يوم صفين: وانصر علينا وحسين ورهطه واقتذر لهندي وابنها بهوان

ح.ا.مبتدأ خبر م.فيه م.اليه ف.فاعل م.به معطوف م.اليه فعل ج.ج معطوف م.اليه ج.ج

إن الإمام أخا النبي محمد علم الهادي و منارة الإيمان

ح.م اسم ان بدل م.اليه ع.بيان خبر ان م.اليه معطوف م.اليه

قالت: نعم! لست من رغب عن الحق أو اغتر بالذنب.

ف.فاعل ح.جواب ف.واسم ليس خبر ليس صله ج.ج ح.ع عطف به صله ج.ج

قال: ما حملت على ذلك؟ قالت: *حب على و اتباع الحق.

ف.فاعل مبتدأ خبر م.به ج.ج ف.فاعل مبتدأ م.اليه معطوف م.اليه

قال: قولى حاجتك! قالت: عاملت "بُسر" بين أرطاة" قيم علينا من قبلك

ف.فاعل ف.فاعل م.به ف.فاعل مبتدأ م.اليه بدل ع.بيان م.اليه خبر ج.ج ج.ج م.اليه

فقتل رجالنا وأخذ أموالنا و يطلب منها أن تسب علينا.

ف.فاعل م.به م.اليه ف.فاعل م.به م.اليه ف.فاعل ج.ج م.منصب ج.ج

فأنت إما تغزل ه فتشكره ك و إما لم تفعل فلنعرفه ك!

مبتدأ ح.شرط ف.شرط م.به ج.شرط م.به ح.شرط ف.شرط ج.شرط م.به

قال معاوية: أ تهددى نى بقومك؟! فأطرقت تبكي ثم أشدت:

فعل. فاعل ح.ا ف.فاعل وقايه م.به ج.ج ف.فاعل جمله حاليه ح.ع ف.فاعل

صلى الله على روح تضمنه قبر فأصبح فيه العدل مدفونا

فعل فاعل ج.ج جمله وصفيه (فعل . م.به . فاعل) ف.نافصه ج.ج اسم اصبح خبر اصبح

قَدْ حَالَفَ الْحَقَّ لَا يَبْغُي يَهْ بَدْلًا فَصَارَ بِالْحَقِّ وَالْإِيمَانَ مَقْرُونًا

ح.تحقيق ف.فاعل م.به جمله حالیه ج.ج معطوف خبر صار

قَالَ: وَمَنْ تَقْصِدِينَ؟! **قَالَتْ: عَلَىٰ بْنَ أَبِي طَلْبٍ "رَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَىٰ".**

ف.فاعل م.به ف.فاعل ف.فاعل م.به ع. بیان م.اليه ف. مفعول فاعل ج. معترضه

قَالَ: وَمَا عَمِلَْ * حَتَّىٰ صَارَ عِنْدَكَ كَذَلِكَ؟

ف.فاعل م.به ف.فاعل ح.ابتدا ف.واسم صار م.فيه م.اليه خبر صار

قَالَتْ: ذَهَبْتُ يَوْمًا لِأَشْكُو إِلَيْهِ أَحَدَ عَمَّالٍ.

ف.فاعل ف.فاعل م.فيه م.منصوب ج.ج م.به م.اليه م.اليه

وَجَدْتُ هُ قَائِمًا يُصَلَّى. وَ بَعْدَ * **مَا انتَهَىٰ مِنْ صَلَاتِهِ**

ف.فاعل م.به حال جمله حالیه م.فيه م.اليه (مصدر موقول) ج.ج م.اليه

قَالَ بِرَأْفَةٍ وَتَعْطُفٍ: أَلَكَ حَاجَةٌ؟ فَأَخْبَرْتُ هُ عَنْ شِكَائِتِي.

ف.فاعل ج.ج معطوف ح.ا.خبر مبتدأ ف.فاعل م.به ج.ج م.اليه

فَتَالَّمَ بِشَدَّةٍ وَبِكَىٰ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ:

ف.فاعل ج.ج ف.فاعل ح.ع ف.فاعل م.به م.اليه ج.ج ف.فاعل

أَللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَىٰ وَعَلَيْهِمْ أَنَّهُ لَمْ أَمْرُهُمْ بِظُلْمٍ خَلَقْتَكَ

منادی ح.م اسم ان تأکید خبر ان ج.ج ح.م اسم ان خبر ان م.به ج.ج م.اليه م.اليه

وَلَا بَطْرُكَ حَقَّكَ. ثُمَّ أَخْرَجَ مِنْ جَنِيبِهِ قَطْعَةً مِنْ جَرَابِهِ فَكَتَبَ فِيهَا:

معطوف م.اليه م.اليه ح.ع ف.فاعل ج.ج م.اليه م.به ج.ج ف.فاعل ج.ج

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ

ج.ج م.اليه صفت ۱ صفت ۲ ف.فاعل م.به معطوف

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَ هُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ...)

ف.فاعل م.به ۱ م.به ۲ م.اليه ف.فاعل ج.ج

إِذَا أَتَاكَ كِتَابٌ إِنْهُذَا فَاحْتَفِظْ بِمَا فِي يَدِكَ

م.فيه ف.م.به فاعل م.اليه صفت ف.فاعل ج.ج ج.ج معطوف

حَتَّىٰ يَأْتِيَ مَنْ يَقْبِضُهُ مِنْكَ. وَ السَّلَامُ فَقَالَ معاویة: أَكْتُبُوا بِالْإِنْصَافِ وَالْعَدْلِ لَهَا.

م.منصوب فاعل صله م.به ج.ج معطوف فعل فاعل ف.فاعل ج.ج معطوف ج.ج

قالت: أَ لَى خَاصَّةً أَمْ لِقَوْمٍ يَ عَامَّةً؟ قَالَ: وَ مَا أَنْتُ وَ غَيْرِكَ؟!

ف. فاعل ح.ا خبر حال ح.ع ج.ج م.اليه حال ف.فاعل خبر تكون اسم تكون مفعول معه م.اليه

قالت: لَا أَرِيدُ شَيْئًا لِنَفْسِي... إِنْ كَانَ عَدْلًا شَامِلًا فَأَقْبِلُ وَ إِلَّا فَلَا!

ف. فاعل ف.فاعل م.به ج.ج م.اليه ح.شرط ف.شرط خبر کان صفت ج.شرط ح.شرط ونفى جواب شرط

قال: وَيْلٌ لَنَا! لَقَدْ نَوَّقَ كَمْ أَبْنُ أَبِيهِ طَالِبُ الْجَرَاءَ. أَكْتَبُوا لَهَا وَ لِقَوْمٍ هَا!

ف. فاعل مبتدأ خبر ح.تأكيد فعل م.به ۱ فاعل م.اليه م.اليه م.به ۲ ف.فاعل ج.ج ج.ج م.اليه

۱-- اسم منصوب بعد از فعلهای (شهد.حضر.سكن . دخل) نقش مفعول به دارد(صفین)

۲- خبر آن حذف شده است

۳- کلمه «اما» در اصل (إن+ما) بوده است «إن» حرف شرط و «ما» زائد است. چون جواب شرط فعل مضارع است

و بر سر آن «ف» امده باشد دیگر مجزوم نمی شود

۴- اگر بعد از «حتی» فعل ماضی بباید به آن «حتی» ابتدائیه گویند

۵- اگر بعد از (قبل .بعد .عند) کلمه «ما» بباید وسیس فعل قرار گیرد حرف «ما» فعل را به مصدر می برد

ونقش مضاف اليه را پیدا می کند.

۶- کلمه «خاصه» در صورتی که منصوب باشد در جمله نقش حال دارد و صاحب حال در این جمله ضمیر«ی» است

۷- مفعول معه همراه فعل می آید ولی گاهی با «ما» استفهامیه و یا «كيف» هم می آید در این صورت باید تكون در تقدير بگيريم

البته انت مستتر اسم ان است که چون تكون حذف شده ضمیر متصل بصورت منفصل امده است

۸- کلمه «إلا» در اصل «إن + لا» بوده است و در عبارت (و إلا فلا) «جمله شرط» و «جواب شرط» هردو حذف شده است.

جمله شرط این چنین بوده است=إن لا يكون عدلاً شاملًا

جواب شرط این چنین بوده است=فلا أقبل

ترجمه درس دوم

الشجاعة في الحق

كانت سودة بنت عمارة من المؤمنات المخلصات في ولاء أمير المؤمنين (ع) وقد حضرت صفين و هي جت الأبطال على قتال معاوية. وبعدما استشهدت على (ع) جاءت إلى معاوية لتشكر مما جرى عليها من الجور. فقال معاوية:

درس دوم

شجاعت در گفتن حق

سوده دختر عماره از زنان با ایمان و با اخلاص در دوستی امیر مؤمنان (ع) بود و در جنگ "صفین" شرکت نموده و قهرمانان را به جنگ با معاویه تحریک نمود و بعد از این که علی (ع) به شهادت رسید، نزد معاویه آمد تا از ستمی که به او روا شده شکایت کند

أنت القائلة يوم صفين:

وأنصر علينا و الحسين و رحمه
إن الإمام أخا النبي محمد
علم الهدي و منارة الإيمان
قالت: نعم! لست ممن رغب عن الحق أو اعتذر بالكذب.

آیا تو در روز (جنگ) صفين گفته‌ای:

علی (ع) و حسین (ع) و گروهش را یاری کن و قصد هند و فرزندش کن با خوار کردن (آنان)

همانا امام (منظور حضرت علی (ع) است) برادر حضرت محمد (ص) است و او پرچم هدایت و گل دسته‌ی ایمان است.

گفت: بله! از کسانی نیستم که از حق روی گردان شود و به دروغ عذرخواهی کند.

قال: ما حملک على ذلك؟ قال: حُبُّ عَلِيٍّ وَ اتِّبَاعُ الْحَقِّ. قال: قولی حاجتک!

گفت: چه چیزی تو را برابر آن واداشت؟ گفت: دوستی علی (ع) و پیروی از حق. (معاویه)

گفت: نیازت را بگو.

قالت: عاملک "بُسْرُبُنْ أَرْطَاهَ" قدم علينا من قبلك فقتل رجالنا وأخذ أموالنا و يتطلب مثاً أن نسب عليك.

فأنت إما تَعْزِلُه فَنَسْكُرُكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعُلْ فَنَعْرُكَ! قال معاویه: أَتَهَدَّدِينِي بِقَوْمِكَ؟!

(سوده) گفت: کارگزار تو "بُسْرُبُنْ أَرْطَاهَ" از طرف تو به ما روی اورد (وارد شهر ما شد) و مردان ما را کشت و مال‌هایمان را از ما گرفت و از ما می‌خواهد که علی (ع) را ناسزا گوییم. پس تو یا او را برکنار می‌کنی که در این صورت از تو سپاسگزاری می‌کنیم و اگر این کار را انجام ندهی، در این صورت تو را معروفی می‌کنیم.

معاویه گفت: آیا مرا با قوم خود تهدید می‌کنی؟!

فاطرقتْ تبکی ثم أشدت:

قبر فأصبح فيه العدل مدفونا
صلّي الله على روح تضمنه
فصار بالحق و الإيمان مَقْرُونا
قد حالف الحق لا يبعى به بَدلا

قال: و من تقصدين؟!

پس گریه‌کنان سر را به زیر انداخت، سپس این‌گونه سرود:

درود خداوند بر روحی باد که قبری آن را در برگرفته، و عدل و داد در آن مدفون شده. با حق (خداوند) پیمان بسته است که به جای او چیزی را نخواهد پس با حق (خداوند) و ایمان نزدیک و همنشین شد.

(معاویه) گفت: منظورت کیست؟

قالت: علیَّ بنَ أَبِي طَالِبٍ "رَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى".

قال: وَ مَا عَمِلَ حَتَّى صَارَ عِنْدَكَ ذَلِكَ؟

قالت: ذَهَبْتُ يَوْمًا لِأَشْكُوُ إِلَيْهِ أَحَدَ عَمَّالِهِ فَوَجَدْتُهُ قَائِمًا يُصَلِّي. وَ بَعْدَمَا اتَّهَى مِنْ صَلَاتِهِ، قَالَ بِرَأْفَةٍ وَ تَعْطُفٍ: أَلَكَ حَاجَةٌ؟ فَأَخْبَرَتُهُ عَنْ شِكَايَتِي. فَتَلَمَّ بِشَدَّةٍ وَ بَكَى، ثُمَّ رَفَعَ يَدِيهِ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ:

(سَوْدَه) گفت: منظورم علی ابن‌ابی‌طالب است. خدای تعالی او را رحمت کند.

گفت: چه کاری انجام داد که نزد تو این چنین شد؟

گفت: روزی نزد او رفتم تا از یکی از کارگزارانش به او شکایت کنم، او را ایستاده در حال نماز دیدم. و بعد از این که نمازش را به پایان رساند، با مهربانی و لطف گفت: آیا خواسته ای داری؟ او را از شکایت خود باخبر ساختم. بسیار ناراحت شد و گریست، سپس دستاش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَىٰ وَ عَلَيْهِ أَنِّي لَمْ آمُرْهُمْ بِظُلْمٍ حَلْقَكَ وَ لَا بِتَرْكِ حَقَّكَ.

ثُمَّ أَخْرَجَ مِنْ جَيْبِهِ قِطْعَةً مِنْ جَرَابٍ فَكَتَبَ فِيهَا:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... فَأَوْفُوا الْكِيلَ وَ الْمِيزَانَ وَ لَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ...)

إذا أتاكَ كَاتِبِي هَذَا فَاحْتَفِظْ بِمَا فِي يَدِكَ حَتَّى يَأْتِي مَنْ يَقْبِضُهُ مِنْكَ. وَالسَّلَامُ.

پروردگار! هر آینه تو شاهد بر من و آن‌ها هستی، که من آنان را به ظلم بر خلقت و ترك حق توفرمان نداده‌ام سپس از جیب خود قطعه‌ای پوست درآورده و بر روی آن نوشته:

به نام خداوند بخشایندگی مهربان ... پیمانه و ترازو را کامل دهید و در فروش اجناس به مردم کمروشی نکنید و در زمین فساد برپا نکنید ... زمانی که این نامه‌ی من به تو برسد، آنچه در دستت است، نگهدار تا کسی بباید و آن را از تو بگیرد. وَالسَّلَامُ.

قال معاویه: أَكْتُبُوا بِالْإِنْصَافِ وَ الْعَدْلِ لَهَا. قالت: إِلَىٰ خَاصَّةٍ أَمْ لِقَوْمٍ عَامَّةٍ؟

قال: وَ مَا أَنْتِ وَ غَيْرُكَ؟!

قالت: لَا أُرِيدُ شَيْئًا لِنَفْسِي... إِنْ كَانَ عَذْلًا شَامِلًا فَأَقْبِلُ وَ إِلَّا فَلَا!

قال: وَيْلٌ لَنَا...! لَقَدْ دَوَّقْتُمْ أَبْنَ أَبِي طَالِبٍ الْجَرَأَةَ. أَكْتُبُوا لَهَا وَ لِقَوْمِهَا!

معاویه گفت: بنویسید که با او با انصاف و عدالت رفتار کنند.

گفت: آیا فقط برای من یا برای تمام مردم من؟

گفت: تو با دیگران چه کار داری؟!

گفت: چیزی را برای خود نمی‌خواهم ... اگر عدالتی فراگیر باشد، می‌پذیرم و گرنم، نمی‌پذیرم.

گفت: واي بر ما ...! پسر ابوطالب جرأت و شجاعت را به شما چشانیده